

بررسی مواجهه بین کلیساهای پروتستان آلمان و رژیم نازی

جعفر فلاحی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۸/۱۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۷/۱۴)

چکیده

ظهور حزب نازی، به قدرت رسیدن و جنگ افروزی آن‌ها، تنگنایی دشوار برای مردم اروپا و آلمان به وجود آورد. کلیساهای آلمان در این دوره با آزمونی دشوار روبه‌رو شدند. کارنامه کلیساهای پروتستان آلمان در این دوره جالب توجه است. ظرفیت‌ها و کمبودهای الهیاتی کلیساها در این بحبوحه آشکار شد. در کلیسای پروتستان جنبش‌های مسیحیان ژرمن و کلیسای معترف ظهور کردند، که به ترتیب به حمایت و مخالفت با رژیم نازی پرداختند. تبعیت از حکومت و مخالفت با یهودیان پیش‌زمینه‌ای در الهیات لوتر داشت که در این دوره آسیب‌های خود را نشان داد. بعضی از متألهان و شبانان کوشیدند ضعف‌های الهیاتی را برطرف کنند؛ الهیات کارل بارت و دیتریش بونهوفر و بیانیه بارمن از این جهت حایز اهمیت هستند. این تلاش‌های الهیاتی در پی اصلاح برخی موانع الهیاتی یا سوءبرداشت‌ها از مسیحیت در راه مبارزه با حاکمان ستمگر بودند. کوتاهی در قبال کشتار یهودیان، ضعفی آشکار در کارنامه کلیسا بود. ظهور رژیم نازی در آلمان پیامدها و درس‌های آموخته‌ای را برای کلیسای آلمان برجای نهاد. نزاع ایمان و هراس در سطوح جمعی و فردی آشکار بود. تکیه بر کتاب مقدس در این دوران خود سنتی را برجای نهاد که تا مدت‌ها بعد مورد استفاده کلیسا قرار گرفت.

کلید واژه‌ها: الهیات پروتستان، بیانیه بارمن، دیتریش بونهوفر، کارل بارت، کلیساهای پروتستان آلمان، کلیسای معترف، مسیحیت و حزب نازی و یهودستیزی در آلمان نازی.

بیان مسأله

کشور آلمان در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ میلادی شاهد شکل‌گیری، به‌قدرت رسیدن، تمامیت‌خواهی و افول قدرتی فریبکار، پوپولیست و خون‌ریز در اروپا بود. حزب سوسیالیست ملی^۱ آلمان معروف به حزب نازی به سرکردگی هیتلر در زمانه‌ای آشفته سربرآورد و با ایدئولوژی خود دست بر نقاط حساس روانی و اعتقادی یک ملت گذاشت و با شرارت‌های بسیار قدرت را قبضه کرد. این رژیم بخش عظیمی از ملت و نهادهای آلمان را با خود همراه کرد و یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌های تاریخ بشر را برافروخت. این رخداد عظیم را می‌توان با روش‌های مختلف بررسی کرد. بی‌تردید عملکرد مسیحیان و کلیساهای پروتستان آلمان در برابر رژیم نازی یکی از بخش‌های مهم این رویداد است که به‌طور خاص برای پژوهشگران حوزه‌ی الهیات و کلیسای مسیحی اهمیت و جذابیت دارد.

هدف از نگارش این مقاله بررسی عملکرد کلیساهای پروتستان آلمان در برابر رژیم نازی است و کلیسای کاتولیک از میدان این مطالعه بیرون نهاده شده است. کاتولیک‌ها بیش از سی درصد جمعیت آلمان را تشکیل می‌دادند که با توجه به مرجعیت مرکزی و ساختار متشکل‌شان و نیز بافت کاتولیک کشورهای تحت اشغال و متحد با آلمان ظرفیت زیادی در مقابله با رژیم نازی داشتند، لیکن در عمل چنین انتظاری برآورده نشد. پس از به‌قدرت رسیدن حزب نازی، واتیکان اولین نهاد رسمی خارجی بود که معاهده‌ای با این رژیم تنظیم کرد. این توافق که از همان آغاز بارها توسط هیتلر زیر پا نهاده شد، رسماً در سال ۱۹۳۷ از سوی او لغو شد [20, p11]؛ بدین ترتیب کلیسای کاتولیک در عمل عملکرد خود را در سال‌های استقرار رژیم نازی سخت محدود کرد. در این دوره و پس از آن نیز هرچند شاهد واکنش‌های شجاعانه‌ی کشیشان و دین‌داران کاتولیک بودیم، اقدامات دستگاه پاپ و نهادهایی رسمی مانند یسوعیان سؤال‌های فراوانی را برانگیخت؛ بنابراین جریان مقاومت‌های کلیسای کاتولیک سیری نسبتاً متفاوت از مقاومت کلیساهای پروتستان طی کرد که به تحقیقی مجزا نیازمند است.

سؤال مطرح این است که مسیحیان و تشکیلات کلیسایی پروتستان آلمان در زمانه‌ی به‌قدرت رسیدن و تفوق نازی‌ها در آلمان و اروپا چه کردند؟ کنش‌ها و واکنش‌های آن‌ها چه بود؟ ضعف‌ها و قوت‌هایشان کدام بود؟ آیا عملکرد آن‌ها تحت تأثیر ریشه‌های تاریخی‌شان بود یا بر اثر ضعف اراده و ایمان؟ در این مقاله اقدامات کلیساهای پروتستان و تحولات

1. National Socialist

الهیاتی آن‌ها و چند متأله معروف پروتستان را در مواجهه با سوسیالیسم ملی مرور می‌کنیم؛ در پایان نیز به‌شماری از پیامدهای این رخداد برای کلیسای آلمان خواهیم پرداخت.

اهمیت موضوع

به‌قدرت رسیدن و افول حزب نازی به سرکردگی هیتلر در خلال سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ در آلمان تأثیر بسیار زیادی بر همهٔ جهانیان گذاشت. سیاست‌های جنجالی این حزب در داخل و خارج از آلمان، سبب وقوع آزار، شکنجه، نسل‌کشی و جنگ شد و به باور برخی، تاکنون شاهد پیامدهای سیاست نازی‌ها هستیم: سیطرهٔ شوروی بر بخش شرقی اروپا، استعمارزدایی از کشورهای آسیایی و آفریقایی ایجاد کشور اسرائیل از این جمله‌اند [۳، ص ۹].

بررسی عملکرد کلیسای مسیحی و نقش آن در وقایع این دوره می‌تواند برای پژوهشگر حوزهٔ مسیحیت موضوعی درخور توجه باشد؛ زیرا این بررسی نشان می‌دهد کلیساهای پروتستان در برابر یک رژیم سیاسی هولناک، تا چه حد منطبق بر مدعیات و باورهای اخلاقی، اجتماعی و انسانی مسیحیت عمل کردند؛ به‌خصوص این دین، دینی با مدعیات اخلاقی غنی در مهم‌ترین مهد مذهب پروتستان یعنی آلمان است.

نگاهی به وضعیت آلمان در آستانهٔ ظهور سوسیالیسم ملی

هر نگاهی به جنگ جهانی دوم و آلمان نازی بدون در نظر گرفتن شرایط پیشین کشور و مردم آلمان بی‌تردید نگاهی صائب نخواهد بود.^۱ آلمان در خلال سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ درگیر جنگ جهانی اول بود و عملاً در این نبرد شکست خورد. امپراتوری اعلام برکناری کرد و دولت جمهوری، معروف به جمهوری وایمار^۲ روی کار آمد. در سال ۱۹۱۹ مجلس جمهوری وایمار زیر تهدید حمله به آلمان، پیمان ورسای را پذیرفت. این پیمان غرامتی سنگین و شرایطی بسیار تحقیرآمیز را بر مردم آلمان تحمیل می‌کرد. به این ترتیب، ننگ این پیمان بر دامن احزاب باقی ماند.

سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها که نقش پررنگی در جمهوری وایمار داشتند، به‌طور

۱. برای آشنایی با پیشینهٔ تاریخی شکل‌گیری رژیم نازی بنگرید به: وایس، جان (۱۳۸۹)، *سنت فاشیسم*، ترجمهٔ عبدالحمید طباطبایی یزدی، تهران، هرمس، صص ۸۳-۱۰۳؛ پاسمور، کوین (۱۳۹۰)، *فاشیسم*، ترجمهٔ علی معظمی، تهران: ماهی، صص ۹۳-۱۰۶.

2. Weimar Republic

دائم از سوی گروه‌های ملی‌گرا از جمله حزب سوسیالیست ملی به سرکردگی هیتلر، متهم به خیانت به میهن می‌شدند. گرچه دولت توانست تورم آغاز دهه ۲۰ را تا اندازه‌ای مهار کند، رکود اقتصادی ۱۹۲۹ آمریکا بر اقتصاد شکننده جامعه آلمان تأثیر نهاد و باعث ورشکستگی سرمایه‌داران، بدهکاری کشاورزان و بیکاری گسترده در آن کشور شد [۲، ص ۹۸]. محافظه‌کاران کاسه صبرشان از حمایت به‌زعم آن‌ها تبعیض‌آمیز حکومت از کارگران، فمینیست‌ها و یهودیان لبریز شده بود. بسیاری از شش‌میلیون نفری که بیکار شدند، به رژیم می‌گفتند که آن‌ها را مسئول بدبختی‌های خود می‌دانستند، پشت کردند. از سال ۱۹۳۰ دولت در برابر شرایط دشوار، روشی استبدادی در پیش گرفت. ارتش هم پیوسته در سیاست دخالت می‌کرد. دموکراسی مدت‌ها پیش از به‌قدرت رسیدن هیتلر متزلزل شده بود [۲، صص ۹۸-۹].

با آغاز دهه ۱۹۳۰، آلمان صحنه بی‌پایان درگیری‌های خیابانی بین راست و چپ و رقابت‌های انتخاباتی همراه با زدوبند شدید بین احزاب مختلف مخالف دولت بود. دست‌راستی‌ها قدرت گرفتند و هیتلر که پیش از این در سال ۱۹۲۳ کودتایی نافرجام کرده بود - و در دوره کمتر از یک‌ساله زندان پس از آن، نبرد من را نوشته بود - اینک در ژانویه ۱۹۳۳ در دولت رئیس‌جمهور هیندنبورگ به صدارت اعظمی رسید [۸، صص ۱۳-۱۴]. این، شروع تقلای هیتلر و حزب نازی برای قبضه قدرت بود. وعده‌های انتخاباتی هیتلر عبارت بودند از: اشتغال و رونق تازه، احیای عظمت آلمان، گرفتن انتقام عهدنامه ورسای، جنگ تا سرحد مرگ با لیبرال‌ها، کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و یهودیان، قانون و نظم، انضباط شدید، اخلاق اجتماعی منضبط و البته احیای مجدد یک آلمان مسیحی [۱۸]. با توجه به شرایط وخیمی که بیش از یک دهه گریبانگیر آلمان شده بود، این شعارها برای هر آلمانی جذابیت فراوانی داشت.

برخورد هیتلر با مسیحیت پیچیده‌تر از حاکمان سابق آلمان و به‌خصوص بیسمارک بود. بیسمارک در دهه ۱۸۷۰ نبردی فرهنگی را با کلیسای کاتولیک به راه انداخت؛ با این حال هیتلر به آن‌ها میدان داد، اما آن‌گونه که خود می‌خواست. به‌علاوه، عقاید دینی نازی‌ها کار را برای کشیشان و دین‌داران مسیحی دشوار می‌کرد. بسیاری از نازی‌ها کلیساروهای معتقد بودند و فهم کثری موجود در دین‌داری آن‌ها کار هر کشیش یا دین‌دار ساده‌لی نبود.

رژیم نازی در برنامه ۱۹۲۰ خود اعلام کرد که از یک مسیحیت مثبت^۱ بدون محدود کردن آن به یک کلیسای خاص حمایت خواهد کرد [10, p117]. منظور از مسیحیت

1. Positive Christianity

مثبت - ایده آلفرد رزنبرگ^۱ نظریه پرداز نازی - مسیحیت بدون ریشه‌های یهودی بود که مسیحش مقتدر و مغرور و غایتش به فعل رساندن توانمندی‌های مردم آلمان در تحقق ظرفیت‌ها و سیطره بر دیگران بود.

کلیساهای پروتستان و رژیم نازی

تأثیری که ظهور نازی‌ها و به قدرت رسیدنشان بر حیات و الهیات مسیحی در آلمان وارد کرد، دارای بخش‌های مختلفی است؛ ظهور این رژیم در سطوح عملی و نظری، یعنی الهیاتی، تأثیراتی برجای نهاد که هرکدام شایسته بررسی است.

کلیسای پروتستان آلمان در برابر رژیم نازی متشکل‌ترین مخالفت و مقاومت و البته هم‌زمان بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین حمایت را رقم زد. دو جنبشی که حمایت و مقاومت مذکور از آن‌ها سر زد به ترتیب عبارت بودند از: جنبش مسیحیان ژرمن^۲ و کلیسای معترف^۳. شکل‌گیری این دو جریان و مواجهه‌شان با رژیم نازی و البته با یکدیگر، مهم‌ترین قسمت از مواجهه کلیسای پروتستان با رژیم هیتلر است.

مسیحیان ژرمن

ریشه شکل‌گیری جنبش مسیحیان ژرمن به دهه ۱۹۲۰ برمی‌گردد. در این دوره که پیش‌تر وصف شد، روحیه ملی‌گرایی و نیاز به وحدت، آن هم براساس آموزه‌هایی خاص دینداران آلمانی، در بعضی از روحانیون پروتستان رشد کرده بود. با ظهور هیتلر و طرح وعده‌های پرشورش، بسیاری از مردم آلمان از جمله مسیحیان در او سیمای یک ناجی را دیدند. جنبش مسیحیان ژرمن در ماه مه ۱۹۳۲ به‌طور رسمی اعلام موجودیت کرد. مؤسسان اولیه این جنبش که از اعضای حزب نازی بودند، از سازوکار این حزب به‌خوبی مطلع بودند و می‌خواستند سایه‌ای سازمانی برای حزب تدارک ببینند [20, p21]. هدف

1. Alfred Rosenberg

2. German Christians

۳. Confessing Church. در کتاب «رابرتسن، ای. ه. (۱۳۸۸). بونهوفر، ترجمه منصور معتمدی، ویراسته مصطفی ملکیان، تهران، حقیقت» که تنها اثر مربوط به کلیسای معترف در زبان فارسی است، در برابر این اصطلاح «کلیسای اعترافی» آمده است. اما در برخی متون به تمایزی بین Confessing و Confessional برمی‌خوریم - که البته مترجم اثر مذکور در آن اثر با آن مواجه نبوده است - و بنابراین ضمن احترام به مترجم و ویراستار گراندقدر اثر مذکور، پیشنهاد می‌شود مفهوم مورد بحث به «معترف» ترجمه شود و «اعترافی» برای Confessional وانهاده شود.

آن‌ها تشکیل کلیسایی ملی، همسو با حزب نازی بود که یک نفر در صدر آن باشد. اهداف عالی این جریان که متأثر از فلسفه رُزنبرگ نظریه‌پرداز حزب نازی بود، احیای به اصطلاح روحیه لوتری آلمانی در کلیسا، مبارزه با مارکسیسم، تأکید بر نژاد آریایی و تصفیه آن، پیوند نازیسم و مسیحیت و درنهایت «یک خدا، یک ملت و یک کلیسا» بودند [10, p118]. در بین مسیحیان ژرمن، «ژرمن بودن» مهم‌تر از «مسیحی بودن» بود. با گذشت یک سال، هیتلر لودویگ مولر را به ریاست این جنبش منسوب کرد و امیدوار بود او اسقف ملی شود و به این وسیله تسلط حزب نازی بر مسیحیان انجیلی را تأمین کند.

به‌رغم تردیدها درباره مدعیات الهیاتی حزب نازی، در مارس ۱۹۳۴ با صدور بیانیه‌های جدید این تردیدها رفع شد. مسیح مقدمه‌ای برای ظهور هیتلر دانسته می‌شد، و هیتلر راه روح‌القدس برای ورود مردم آلمان به کلیسای مسیح بود. حکومت بازوی بیرونی خداوند و کلیسا بازوی درونی خداوند برای برخاستن مردم آلمان تلقی می‌شدند [20, p25-6]. در کنار این مدعیات، دخالت‌های یهودستیزانه در امور الهیاتی نتایج دیگری نیز داشت: حذف عناصر یهودی از مسیحیت، طرد «ربی پولس»، کنار نهادن عهد عتیق، تصفیه کتاب مقدس از عناصر یهودی، حذف مسیحیان یهودی‌الاصل و سیاهان از کلیسا که همه از ثمرات مسیحیت مثبت بود. همچنین تأکید بر اینکه مسیحیان ژرمن دیگر پیروان مهربان و فروتن مسیح مصیبت‌زده نیستند، بلکه هواداران پرغرور مسیح ظفرمند و پیشوا هستند [18].

کلیسای معترف

شکل‌گیری کلیسای معترف

عده‌ای از اعضای کلیسای پروتستان در برابر مسیحیان ژرمن دست به اعتراض زدند. جذبه ندای پرشور حزب نازی، بسیاری را از تباهی دیدگاه‌های نژادپرستانه آن‌ها غافل کرد. اما آرام آرام صداهایی مخالف نیز به گوش رسید. این اعتراضات درنهایت منجر به شکل‌گیری جنبش کلیسای معترف شد. مخالفان در آغاز با مسیحیان ژرمن اختلاف‌نظر الهیاتی داشتند و جز معدودی با رژیم نازی دارای مشکل نبودند. اما کار به مخالفت سرسختانه عده‌ای با رژیم نازی کشید.

اولین مخالفت سازمان‌یافته پروتستان‌ها در برابر مسیحیان ژرمن، شکل‌گیری «جنبش اصلاحات نوپا»^۱ بود که در ماه مه ۱۹۳۳ مواضع خود را اعلام کرد و در اولین

انتخابات اسقف ملی آلمان، در برابر لودویگ مولر نامزد مسیحیان ژرمن، نامزد خود را معرفی کرد. نام کلیسای معترف برای اولین بار در این انتخابات بر زبان آورده شد: «کلیسایی که باید از نو بیاموزد چگونه در برابر سرور مصلوبمان اعتراف کند» [20, p29].

با این حال، حزب نازی در انتخابات دست برد و نتیجه به نفع مولر برگشت [20, p29]. روحانیون معترض دریافتند کار آنها نزع در این سطح سیاسی نیست و باید از جایی دیگر آغاز کنند؛ بنابراین دو ماه بعد از آن «انجمن اضطراری شبانان»^۱ با تلاش مارتین نیمولر تشکیل شد. عمده اعتراض آنها متوجه ستم به اقلیت، و تفوق قهرآمیز بر کلیسا بود، که اوچش در «ماده آریایی» به چشم می خورد. ماده آریایی بخشی از بیانیه حکومت بود و در آن اخراج تمامی یهودی تبارها از کلیسا الزامی شمرده شد [۶، ص ۴۲۶].

اعضای اصلی انجمن اضطراری حول نیمولر گرد آمدند و سنگ بنای حرکتی برای احیای کلیسا را نهادند. این جمع کوچک برخاسته از انجمن اضطراری، نام خود را «شورای برادران» نهادند، که به مدت دوازده سال از گزندها محفوظ ماند و چراغ مقاومت را روشن نگه داشت [20, p32]. بسیاری از اعضای این شورا در این راه جان باختند.

تا پایان ۱۹۳۳ انجمن اضطراری بیش از یک سوم کشیشان پروتستان را در خود جای داده بود. مولر بر فعالیت‌های معطوف بر پیوند کلیسا و دولت ادامه داد و شاخه جوانان کلیساهای انجیلی را با شاخه جوانان حکومت یکی کرد؛ بنابراین بر شدت مقاومت افزوده شد و اولین شورای کلیسایی آزاد^۲ در حالی در اوایل ۱۹۳۴ در بارمن تشکیل شد که کارل بارت در رأس آن قرار داشت [10, p119]. در این شورا کلیسای معترف به طور رسمی اعلام حضور کرد. کلیسای معترف در ماه مه همان سال دوباره در بارمن شورایی تشکیل داد که بیانیه معروف بارمن^۳ حاصل آن است [20, p42].

بیانیه بارمن را حاصل اندیشه کارل بارت می دانند. او در دوره‌ای از جنگ جهانی تا جنگ ویتنام و در زمانه تلاش‌های جنبش‌های چپ برای عدالت، زیست. معروف است که در یک دستش کتاب مقدس بود و در دست دیگرش روزنامه [22, p123]. بارت بر الهیات مکاشفه‌ای تأکید بسیاری داشت و به الهیات طبیعی «نه!»^۴ محکمی گفت. به نظر می رسد این مخالفت قاطع علاوه بر دلایل الهیاتی از مشاهداتش از تحرکات نازی‌ها در حوزه الهیات و کلیسا نیز متأثر بود [۶، ص ۴۲۲]. چرا که الهیات جدید نازی‌ها نه از مکاشفه خداوند، بلکه بنا بود در مقام الهیاتی طبیعی کارش را از «خون و خاک» آغاز کند.

1. Emergency Union of Pastors

2. Free Synod

3. Barmen Declaration

۴. *Nein!* مقاله‌ای که بارت در پاسخ به طرفداری پرونر از الهیات طبیعی نوشت.

بیانیه بارمن متشکل از شش بند بود؛ نخست، وجود هرگونه مکاشفه خداوند غیر از مکاشفه او در عیسی مسیح مردود است؛ دوم، قلمرو و ساحتی از زندگی وجود ندارد که تحت سیطره مسیح نباشد؛ سوم، کلیسا نمی‌تواند شکل پیام و تشکیلات خود را مطابق برخی اعتقادات ایدئولوژیک و سیاسی غالب تغییر دهد؛ چهارم، کلیسا در تعیین مناصب خود در رده‌های مختلف، از نظام حکومتی تبعیت نخواهد کرد؛ پنجم، حکومت نباید خود را یگانه نظم حاکم بر کل حیات بشری بداند و وظایف کلیسا را در دست بگیرد؛ ششم، رسالت کلیسا نمی‌تواند مطیع اهداف دنیوی شود [۶، صص ۴۲۷-۸؛ 20, pp48-52]. آن‌ها این بیانیه را برای جلوگیری از تحریف‌های مسیحیان ژرمن در الهیات و کلیسای مسیحی تنظیم کردند.

سرنوشت کلیسای معترف

پس از این بیانیه، فشارها بر کلیسای معترف آغاز شد. سال ۱۹۳۵ فشارهای پلیسی بر اعضای این گروه افزایش یافت و حدود هفتصد نفر بازداشت شدند. سومین جلسه شورا در دفاع از همین افراد برگزار شد [10, p120]. تنگناهای مالی بر اعضا فشار می‌آورد. در واقع تقسیم‌بندی بخش‌های کلیسایی در آلمان با بخش‌های سیاسی یکی بود. مالیات‌های کلیسایی توسط حکومت از افرادی که طالب خدمات کلیسایی بودند دریافت می‌شد و در ازای خدمات کلیسایی و خدمات اجتماعی به اصحاب کلیسا داده می‌شد [20, p19]. به این ترتیب، شریان اقتصادی کلیسا در دست دولت بود و رژیم نازی به راحتی از این ابزار استفاده می‌کرد.

از همین دوره انشقاق‌هایی در کلیسای معترف ایجاد شد. یکی از موارد اختلاف، تشکیل وزارت امور کلیسایی در دولت نازی - که جایگزین اسقف مولر شد که جایگاهی اجرایی نداشت - و اختلاف نظرها در این باره بود؛ گروهی موافق همکاری با رژیم نازی بودند و گروه دیگر مخالف آن، که این امر در نهایت سبب وارد آمدن فشارهایی بر گروه دوم شد [10, p120].

وضعیت داخلی کلیسای معترف از آغاز سال ۱۹۳۶ دچار بحران شد. در فوریه ۱۹۳۷ چهارمین شورای کلیسای معترف تشکیل شد که موافقان رایش تصمیم به جدایی از این کلیسا گرفتند [10, p120]. در واقع شروع کار جنبش، اعتراض به دخالت‌های نابه‌هنجار مسیحیان ژرمن در امور کلیسایی و الهیاتی بود، در حالی که در آن دوره اقدامات و

دیدگاه‌های رژیم نازی به‌طور کلی از محبوبیتی عام برخوردار بود. اما به مرور ریشه این تحریف‌های الهیاتی و علاوه بر آن ماهیت زیاده‌خواهی‌های رژیم نازی بر همگان روشن شد؛ بنابراین فعالیت‌ها رنگ و بوی سیاسی یافت و عده‌ای راه خود را جدا کردند. از این پس کلیسای معترف متحمل فشارهای شدیدی شد [16, p107]. رهبران کلیسای معترف نامه‌ای به هیتلر نوشتند و در آن به «مسیحیت‌زدایی» از آلمان، سیاست‌های نژادپرستانه، اقدامات خودسرانه گشتاپو، فشار بر مدارس دینی اعتراض کردند اما نویسندگان نامه دستگیر و فشارها بیشتر شد. هیملر در ماه اوت ۱۹۳۷ مدارس دینی و هیأت‌های آزمون کلیسایی را منحل کرد. از سال ۱۹۳۸ با جدی شدن خطر جنگ، فشارها سخت‌تر شد و همکاری محدودی هم که بین کلیسای معترف و رژیم وجود داشت به‌واسطه آزارها از بین رفت. تا پایان ۱۹۳۹ چاپخانه‌های کلیسا تعطیل و حتی چاپ کتاب مقدس ممنوع شد و کتاب نبرد من جای آن را گرفت. گشتاپو در سال ۱۹۴۰ خواستار ترک مناصب دینی از سوی اعضای کلیسای معترف شد. رفته رفته کلیسای معترف بدل به جنبشی زیرزمینی و پناهگاه مخالفان سیاسی شد، هرچند در آغاز چنین ادعایی نداشت. در این میان افرادی مانند بونهوفر در طرح سوءقصد به جان هیتلر و رسیدن به توافق با متفقین دست داشتند که به انجام نرسید.

بررسی عملکرد کلیساهای پروتستان

در کلیسای پروتستان شاهد طیفی از واکنش‌ها بودیم که البته به مرور تا پایان جنگ از حجم اعتراضات کاسته شد. در یک سو، طیف مسیحیان ژرمن حضور داشتند و در سوی دیگر، کلیسای معترف. البته در میان مخالفان مسیحیان ژرمن هم اندیشه‌ها و روحیات متفاوت بود؛ برخی صرفاً ایرادهایی الهیاتی به مسیحیان ژرمن داشتند. همین‌ها هم وقتی فهمیدند مخالفت با این جریان مخالفت با رژیم نازی و هیتلر است، از کلیسای معترف جدا شدند. نحوه مخالفت آن‌هایی که باقی ماندند هم یکسان نبود.

پروتستان‌ها و روحیه تبعیت از حکومت

در کلیسای پروتستان نوعی وفاداری مطیعانه نسبت به دولت وجود داشت که بسیاری آن را از ریشه‌های ناکامی کلیسای معترف علی‌رغم رشادت‌های برخی از اعضا می‌دانند. در واقع زمینه الهیاتی کلیسای پروتستان بیشتر مساعد تبعیت بود، تا جایی که برخی گفته‌اند حتی در پایان دوره نازی با چیزی بیش از «مقاومتی همراه با دودلی» روبه‌رو

نبودیم [15, p334]. کلیسا برای مبارزه نیازمند زمینه‌ای الهیاتی بود، حال آنکه آموزه‌های الهیاتی موجودش مانع از فعالیت‌های مبارزاتی بود.

ریشه این نگرش کلیسا را می‌توان در نگاه لوتر به حکومت یافت. لوتر در برابر قدرت‌طلبی کلیسای کاتولیک زمانه خود، معتقد بود کلیسا باید دست از دخالت در امور دنیوی بردارد و دامن حوزه معنوی را به مسائل مادی و دنیوی نیالاید. لوتر به دو حاکمیت معنوی و دنیوی قائل بود، اولی برآمده از کلام خدا و هدایت روح‌القدس و دومی حاکمیت دنیوی خداوند بود که به پادشاهان و شاهزادگان محول شده بود [۷، صص ۴۲۶-۷]. امور مربوط به قیصر را باید به قیصر و امور مربوط به خدا را به خدا وانهاد. لوتر برای این مدعای خود به رومیان، (۱۳: ۱-۷) و اول پطرس، (۲: ۱۳-۱۴) ارجاع می‌داد. این نگرش لوتر این زمینه الهیاتی، هم دلیل اعتراض اولیه پروتستان‌ها به دخالت مسیحیان ژرمن در مسائل داخلی کلیسا و هم دلیل همکاری نکردن آن‌ها با کلیسای معترف در مقاومت علیه حکومت می‌تواند باشد.

لوتر به دو اخلاق فردی و جمعی اعتقاد داشت که اولی مربوط به حوزه فردی مؤمن مسیحی، بر مبنای موعظه فراز کوه و در پاسخ به فیض خداوند است؛ و دومی بر زور و اجبار مبتنا دارد و شهروند از ترس پیامدهای قصور در انجام وظایف بدان گردن می‌نهد [۷، صص ۴۲۸-۹]؛ بنابراین فرمانروا حق دارد که از شمشیر استفاده کند چون بشر طبیعتاً خیره‌سر و گنه‌کار است. لوتر با دخالت مسیحیان در کار دولت مخالف بود. موضع‌گیری او درباره شورش دهقان‌ها و سرکوبشان به دست اشراف آلمان در دهه ۱۵۲۰ نقطه روشنی در کارنامه او نیست. مک‌گراث اخلاق اجتماعی لوتر را اخلاقی نومیدانه و اهل ترک و تفویض می‌خواند که مسیحیان را به پذیرش یا لااقل مخالفت نکردن با ساختارهای ناعادلانه اجتماعی می‌خواند [۷، ص ۴۳۱].

بارمن، تلاشی برای اصلاح

بیانیه بارمن را می‌توان تلاشی در جهت اصلاح این زمینه الهیاتی دانست، زیرا تأکیدش بر سروری مسیح بر کلیسا و حکومت بود [بند ۲، ر. ک 20, p5]. همچنین این بیانیه با زیاده‌خواهی حکومت در بدل شدن به یگانه قدرت دخیل در زندگی انسان مخالفت می‌کرد [بند ۵، ر. ک 20, p51]. تلاش صورت گرفته در این بیانیه برای اعلام تفوق مسیح بر همه عرصه‌های حیات آدمی را می‌توان تلاشی برای مقابله با جدا کردن خلقت و

نجات دانست. در واقع این امکان وجود داشت که با تکیه بر آموزه‌های مسیحیت مثبت، فیض را نه ویرانگر طبیعت آریایی بلکه کمال‌بخش و تحقق‌بخش آن دانست، که برای لوتری‌ها تأیید این دیدگاه دشوار نبود.^۱ اما در اعلامیه بارمن شاهد تلاشی برای پیوند بین خلقت و نجات به نحوی مسیح‌شناختی هستیم. برخی انشاق‌ها در کلیسای معترف بین مخالفان و مصالحه‌گران به دلیل نو بودن همین دیدگاه بود [10, p125].

آوردن این دیدگاه نو، کار بارت بود. او اساساً بر این باور بود که اشتغال جدی به الهیات، ارتباطی گرچه غیرمستقیم با حوزه سیاست خواهد داشت [22, p124]. در مبارزات کلیسایی در برابر حزب نازی برخی طرفدار اعتقادات قرن شانزدهمی کلیسا بودند، اما بارت طرفدار کلیسایی بود که از نو زنده شود و به اصول ایمان از نو اعتراف کند، نه آن که پای‌بند جزئیاتی کهن باشد؛ او به کلیسایی معترف^۲ اعتقاد داشت نه اعترافی^۳ [22, p125]. بارت در مقدمه مجموعه سیزده جلدی *اصول اعتقادی کلیسا* از این مسأله شکایت دارد که به دلیل فقدان آموزه‌های الهیاتی مناسب، بسیاری از دین‌داران و مبلغان به آغوش ایدئولوژی‌های مبتنی بر نژاد و پیشوای سیاسی می‌افتند [22, p125].

بارت معتقد بود اگر کلیسا اعلامیه بارمن را جدی می‌گرفت، می‌توانست از زیر فشار هرگونه الهیات طبیعی از جمله ایدئولوژی نازی‌ها خلاص شود [14, p247]. او از همکارانش در کلیسای معترف ناراضی بود، چرا که درعین تأیید این بیانیه با نازی‌ها موافق بودند [14, p253]. بارت که در این رفتار آن‌ها تناقض می‌دید، در جایی گفته است که کلیسای معترف به حکم همان بیانیه بارمن خود محکوم است. البته او برخی ایرادها را به کلیسای معترف روا و برخی را ناروا می‌داند [17, p156]؛ وی آن دسته از ایرادها را روا می‌دانست که بنا بر آن‌ها یک کلیسای مسیحی قوی نباید صرفاً در جبهه‌های کوچک باقی می‌ماند و ضروری بود از موضع تدافعی بیرون آید. سرزنش‌های دیگری هم بر عملکرد این کلیسا در جبهه‌های کوچک وارد شد که بارت آن‌ها را روا نمی‌دانست. او معتقد بود ممکن است کلیسا نسبت به رسالتش کم‌کاری کرده و از این جهت شرمسار باشد، اما در مقایسه با سایر مؤسسات و گروه‌ها مانند دانشگاه‌ها، اصناف، حقوق‌دانان، تئاتری‌ها و اهل هنر، ارتش و تجار دلیلی برای شرمندگی‌اش نیست [17, p156].

خلاصه آنکه اعلامیه بارمن می‌توانست برخی از خلأهای الهیاتی را پر کند، اما

۱. برای کاتولیک‌ها هم دشوار نبود، چرا که به این دیدگاه توماس تکیه می‌کردند که «فیض طبیعت را لغا نمی‌کند، بلکه آن را کمال می‌بخشد» [10, p129].

2. confessing

3. confessional

چنانکه باید از آن استقبال نشد. با این حال، آن‌ها که بدان پایبند ماندند، شجاعانه‌ترین بخش از مقاومت کلیسا را رقم زدند. نکته مهم دیگر آن است که جایگزینی دیدگاهی بدیل در کلیسای یک منطقه، امری است نیازمند زمان و نباید انتظار داشت که با گذشت یکی دو سال، شبان‌هایی که با نگرش الهیاتی خاصی خو کرده‌اند، بتوانند به یک‌باره آن را کنار نهند یا اصلاح کنند.

کلیسای پروتستان و یهودستیزی

بنا بر مطالعات کلیسای جهانی پس از جنگ، کلیسای معترف هرچند کوشید در برابر ماده آریایی و فشار حزب نازی در پاک‌سازی کلیسا از افراد و عناصر یهودی مقاومت و از اعضای یهودی‌الاصل خود حمایت کند، اما در مسأله دفاع از یهودیان تحت آزار نازی‌ها وارد نشد [10, p127]. در سال ۱۹۴۳ و در بحبوحه کشتار یهودیان در شرق اروپا شاخه پروسی کلیسای معترف بیانیه‌ای عمومی در اعتراض به آزار یهودیان صادر کرد، اما کلیسای معترف حمایتی از آن نکرد [16, p80]. البته واکنش‌های فردی برخی از اعضای این کلیسا از جمله بارت و بونهوفر مثال‌زدنی بود. در این میان مارتین نيمولر، رهبر شجاع کلیسای معترف که از ۱۹۳۷ تا پایان جنگ در اردوگاه‌های کار اجباری رژیم نازی به‌سر برد و او را زندانی مخصوص هیتلر می‌خواندند، روحیاتی ضد یهودی داشت، گرچه با تصفیة کلیسا از عناصر غیرآریایی سخت مخالفت کرد.

ریشه تاریخی باورهای ضدیهودی مسیحیان امری پوشیده نیست. مسیحیان در قرون اولیه تحت آزار یهودیان بودند و بر این باورند که روحانیون یهود عیسی مسیح را محاکمه و بر دار کردند. پاپ یوستین در قرن شش آموزه‌ای با عنوان بندگی یهودیان^۱ را وضع کرد، که متضمن نفرت از یهودیان بود. لوتر در ابتدا چنین نگرشی را نسبت به یهودیان رد کرد. او در ابتدا در رساله عیسی مسیح، یهودی به دنیا آمد از یهودی‌ها دفاع کرد و طرفدار آن بود که باید آن‌ها را به مسیحیت درآورد. با گذر زمان و حصول این نتیجه که آن‌ها به مسیحیت نخواهند گروید، نظر او به‌کلی عوض شد. لوتر در دوره‌های بعدی حیاتش رساله‌هایی نوشت و توصیه‌هایی خشن درباره یهودیان به دین‌داران مسیحی کرد. او در نهایت به خواننده گوشزد می‌کند که اگر نمی‌تواند جلوی آن‌ها را بگیرد، لاقلاً از آن‌ها بخواهد که به سرزمین خود اورشلیم روند و در آنجا به شرارت،

1. Servitude Judeaorum

دروغ، رباخواری و غیره ادامه دهند [۱، صص ۵۰۷-۵۱۸]. بدیهی بود که مسیحیان ژرمن خود را ادامه‌دهنده راه لوتر بدانند.

علاوه بر این سنت سفت و سخت لوتری، وارد نشدن غالب اعضای کلیسای معترف به مسائل سیاسی نیز از دلایل بی‌توجهی آن‌ها به مسئله یهودیان بود. آن‌ها خود را متألّه می‌دانستند نه سیاست‌مدار؛ بنابراین به‌رغم تلاش‌های بارت و نیمولر برای ورود آن‌ها به مقاومت علیه رژیم نازی، از این کار سر باز زدند. حتی در بیانیه مهم بارمن هم نامی از یهودیان برده نشد. با این حال، برخی معتقدند با توجه به اهمیت مسیح در این اعلامیه و اشتراک همگی انسان‌ها - اعم از مسیحی و غیر آن - در شخص او، بیانیه بارمن ظرفیت‌هایی داشت که به تحقق نرسید [10, p126].

بارت بعداً خود اعتراف کرد که مسئله یهودیان چندان مورد توجه خود او نبود و از این جهت احساس تقصیر می‌کند. او در نامه‌ای به ایره‌هارت بته دوست، شاگرد و زندگی‌نامه‌نویس دیتریش بونهوفر می‌نویسد: «من خود دیرزمانی است که از محوریت ندادن به مسئله یهودیان، لاقلاً در دو بیانیه بارمن که خود نوشتم احساس تقصیر می‌کنم. بی‌تردید اگر وضعیت ذهنی معترفان به ایمان در آن دوره را بررسی کنید، در خواهید یافت که هر متنی که در آن کلمه‌ای در این باره وجود داشت، تأییدی عام از دو شورای کلیسایی بارمن نمی‌گرفت. اینکه جریان امور مرا به سوی دیگر کشاند، نمی‌تواند عذری باشد بر اینکه در این باره مبارزه‌ای چنانکه باید، نکردم» [11, p65-6]. در همان جا او اعتراف می‌کند که بونهوفر تنها کسی بود که در این باره دوراندیشی داشت.

مقام‌ها و گروه‌های مختلف کلیسای پروتستان آلمان، بلافاصله پس از جنگ بیانیه‌های مختلفی حاکی از اعتراف به تقصیر و پشیمانی از کوتاهی در مبارزه علیه بی‌عدالتی‌های نازی‌ها، اعم از آزار یهودیان، صادر کردند.^۱ در بیانیه اشتوتگارت که در اکتبر ۱۹۴۵ صادر شد، آمده است: «با تأثر بسیار می‌گوییم که از طریق ما رنجی بی‌منتهی به بسیاری از مردم و ملت‌ها وارد شد... سال‌ها به‌نام عیسی مسیح علیه شرارتی مبارزه کردیم که بیان دهشتناک خود را در حزب نازی یافت. با این حال، خود را متهم می‌دانیم که با شجاعتی بیش از این اعتراف نکردیم، با ایمانی بیش از این دعا نکردیم، با شوقی بیشتر اعتقاد نورزیدیم و با شور و حرارتی فزون‌تر محبت نداشتیم. اینک باید شروعی تازه در کلیساهایمان داشته باشیم» [21, p263].

۱. برخی از این بیانیه‌ها را که به مسئله یهودیان مرتبط است، می‌توان در این جا یافت: [16, p223-230].

مواجهه دیتریش بونهوفر با مسئله یهودیان فراتر از سایر اعضای کلیسای معترف بود. به نظر می‌رسد او یکی از معدود افرادی است که تحت تأثیر محیط، ریشه‌های الهیاتی و سایر عوامل بیرونی قرار نگرفت و دغدغه‌های اخلاقی برآمده از اهمیت فراوان مسیح در الهیاتش، راه به نبرد با بی‌عدالتی‌های رژیم نازی در هر شکلی برد. بونهوفر از ۱۹۳۳ به کلیسای انجیلی آلمان اصرار کرد که آن‌ها نه تنها باید نسبت به تبعیض علیه یهودیان مسیحی کلیسای آلمان، بلکه نسبت به تبعیض علیه همه یهودیان و سایرینی که این قانون باعث آزارشان می‌شد، اقدام کنند [16, p25-27].

بونهوفر در خلال سال‌های حاکمیت نازی‌ها سخت درگیر فعالیت‌هایی در سطوح الهیاتی و غیرالهیاتی در مخالفت با آن‌ها بود، با این حال، نگرانی‌اش درباره یهودستیزی نازی‌ها گاه مجال ظهور می‌یافت. او در مقاله‌ای^۱ در سال ۱۹۳۳ اعلام کرد که کلیسا نباید در برابر یهودستیزی حکومت نازی بی‌کار بشیند [16, p54]؛ باید مرجعیت و مسئولیت‌های خود را به حکومت یادآوری کند، به قربانیان یاری رساند، و در این کار از خود مایه بگذارد. این درواقع همان کاری بود که بونهوفر خود در مواجهه با بی‌عدالتی‌های حکومت پیشه کرد و در راه آن جان باخت.

نکته بسیار مهم در مبارزات انسان‌دوستانه بونهوفر که خود وی هم در مقاله مذکور بدان متذکر می‌شود، آن است که ورود او به این ساحت، از مدخلی الهیاتی است، نه انسان‌گرایانه و لیبرال. او تأکید می‌کند که هر کنش ما باید با این سؤال آغاز شود که «مسیح چه کسی بود؟» [10, p130]. مسیح بانی گشوده در این عالم است، که برای همگان نجات به ارمغان آورده، راه رستگاری را بر آن‌ها گشوده و اینک دعوتی پیش روی‌شان است؛ بنابراین بونهوفر مناسبات موجود بین خود و سایر انسان‌ها را تحت تأثیر این نگرش می‌بیند. از نظر او «دیگری» کسی است که همچون من بهره‌ای از مسیح برده و مورد خطاب وی است. بونهوفر در مقاله مذکور یادآوری می‌کند که همه اقدامات ما در حمایت از یهودیان باید ذیل محبت مسیحی انجام شود و نه با انسان‌دوستی لیبرال [16, p54].

بارت و بونهوفر و وظیفه‌ای دوگانه

متألهانی مانند بارت و بونهوفر وظیفه‌ای دوگانه بر دوش خود می‌دیدند: یکی ساخت و پرداخت الهیاتی مبتنی بر مسیح که پروردگار خلقت و نجات، هر دو باشد و دیگری ایجاد و بسط الهیاتی ناظر بر مقاومت سیاسی. سیر اندیشه بونهوفر در زمینه رابطه کلیسا

1. The Church and the Jewish Question

و حکومت آموزنده است؛ وی در مقاله‌ای^۱ منتشرشده در سال ۱۹۳۲، روایتی لوتری و سنتی از رابطه دولت و کلیسا ارائه می‌دهد که در آن سخنی از مقاومت سیاسی در میان نیست [10, p126]. با وخیم شدن رابطه کلیسا و دولت، او تفکیک ساحت‌ها را کنار می‌نهد و روی به تسلیم مطلق به مسیح در جامعه مسیحی می‌آورد [13, pp33-91]. سپس در کتاب *اخلاق گامی فراتر می‌نهد* و آموزه‌های درباره سروری قطعی مسیح بر عالم ارائه می‌دهد [12, pp38-42, pp161-184]. بونهوفر اساساً تفسیر موجود از آموزه دو قلمرو لوتر را اشتباه می‌داند و نه خود آموزه را.

آموزه محوریت مسیح بعداً در مرکز افکار بونهوفر قرار گرفت؛ به‌همین دلیل بر یک کلیساشناسی مسیح‌محور و شاگردی او در این عالم تأکید فراوان کرد. او به این باور رسید که مرجعیت حکومت، مرجعیتی در کنار کلیسا نیست، بلکه صورتی از مرجعیت مسیح است. کلیسا باید در برابر حاکمیت بر مسیح، سرور مشترک هر دوی آن‌ها شهادت دهد [12, p311]. تأکید لوتر بر آموزه دو قلمرو و قدرت یافتن حکومت از جانب خداوند متفاوت از این اندیشه بود، زیرا پیامدش این بود که کلیسا نباید دخالتی در کار حکومت کند. حال آن که دیدگاه بونهوفر حاکی از آن بود که حکومت ذیل مرجعیت مسیح دایر است و باید پاسخگو باشد. بنابراین کلیسا و فرد مسیحی باید در برابر حکومت به مسیح شهادت دهند که این می‌تواند به معنای مقاومت در برابر خطاها و شرارت‌های حکومت باشد.

مشارکت بونهوفر در مقاومت، پیامد منطقی الهیات مسیح‌محور اوست. به‌قولی هرچه تأکید بر ربوبیت عیسی مسیح بیشتر شود، گستره وسیع‌تری از امور این عالم تحت استیلا و دانسته می‌شود [19, p28] به نقل از [10, p126].

بارت نیز بر ایده دو قلمرو خط بطلان کشید و ارتباطی مسیح‌شناختی بین کلیسا و حکومت ایجاد کرد. در نتیجه به این باور رسید که کلیسا نباید در برابر اعمال شرورانه حکومت سکوت کند. او اعلام کرد حکومت از اساس متعلق به عیسی مسیح است [9, pp101-148]. بارت که در زمان تفوق نازی‌ها هم مقاومت در برابر حکومت را رد نکرده بود، پس از جنگ مقاله‌ای نوشت [9, pp149-189] و حکومت و کلیسا را دو دایره هم‌مرکز اعلام کرد و نه دو دایره مجاور و این بدان معناست که کلیسا هرگز نباید در مسائل سیاسی بی‌تفاوت باشد.

1. Bonhoeffer, Dietrich (1965). *Gesammelte Schriften*, Munich: Chr. Kaiser Verlag, vol. V, pp. 227-75.

برخی پیامدهای ضمنی این مواجهه برای کلیساهای پروتستان آلمان

برآمدن رژیم نازی، تثبیت قدرت و تجاوزش به سایر کشورها توفانی سهمگین بود، خرابی‌های بسیار به بار آورد و تأثیرات فاجعه‌آمیز فراوانی بر سرنوشت میلیون‌ها انسان وارد کرد. از وجهی دیگر می‌توان آن را به چشم آزمونی دید که بسیاری از مدعیات را به میدان عمل آورد و آزمود. کلیسای آلمان، دین‌داران و متولیان امور معنوی و اخلاقی در این نهاد، از مهم‌ترین شرکت‌کنندگان این آزمون بودند. یکی از پیامدهای برجسته این آزمون، تصفیه شکنجه و آزار کلیسا بود. با این حال، منهای نتیجه قبولی یا رد برای دین‌داران و کلیسا، تحولات بسیاری تحت تأثیر این دوره در کلیسا و افراد مشاهده شد. با ظهور ایدئولوژی نازی برخی بحث‌های پیشین در سراسر کلیسا از سکه افتاد و بحث‌هایی حیاتی‌تر به میان آمد. طرح این مباحث را حتی در میان مسیحیان ژرمن نیز شاهدیم. یکی از مورخان کلیسای پروتستان آلمان در مقطع رایش سوم به نام رابرتسون معتقد است موشکافی‌های الهیاتی فراوان درباره تفاوت‌های ظریف بین بیست‌ونه کلیسای ایالتی که غالباً با تعصب و غرض همراه بود، در قیاس با بازسازی یک آلمان مقتدر و معنوی نامربوط به نظر می‌رسید [20, p22]. در این برهه الهیات با مباحثی مثل حکومت، ملت، وحدت، مردم، اجتماع، همدلی، مبارزه والحاد جدید پیوند خورد، هرچند گروهی رویکردی فاسد به این مباحث داشتند.

لازم بود کلیسا برای مواجهه با این مسائل اجتماعی و سیاسی، از بنیان الهیاتی مناسبی برخوردار باشد که چنین نبود و کمبودهایی داشت. اما شرایط دشوار زمانه، کلیسا را بر آن داشت که با تکیه بر مفاهیم مأخوذ از کتاب مقدس، بنیانی برای مقابله با بدعت‌های برخاسته از قدرت‌طلبی و دنیاطلبی ایجاد کند و بیانیه بارمن به‌رغم نقص‌هایش چنین واکنشی بود. گرچه برای عده‌ای، هراس از آزارها منجر به فراموشی این بیانیه شد، اما برای برخی دیگر پایبندی به بیانیه بارمن راه به مبارزه‌ای سخت برد. بارمن نشان داد که یک بیانیه تا چه اندازه می‌تواند برای کلیسا دارای اهمیت باشد. چرا که اعضای آن را به هم نزدیک کرد و چکیده‌ای از مفاد ایمان در اختیار دین‌داران قرار داد تا در آن زمانه بتوانند در برابر بدعت‌ها و بی‌اعتقادی‌ها بایستند.

به این ترتیب، در برخی از مباحث بنیادین الهیات پروتستان تحولاتی رخ داد. آموزه دو قلمرو و تبعیت از حکومت نزد متألهان تضعیف شد. تفوق حقیقت و مسیح بر همه عرصه‌های حیات آدمی جای آن را گرفت و به دین‌داران امکان و رسالتی الهیاتی داد که

به‌خاطر تعهدی که به مسیح دارند، از خطاهای حکومت انتقاد کنند. تحولات رخ داده در دیدگاه‌های بارت و بونهوفر که پیش از این مورد اشاره قرار گرفتند، از این دست هستند. همچنین نگرش‌های ناسنجیده یهودستیزانه در کلیسا، ولو با اندکی تأخیر مورد سنجش قرار گرفت. به این ترتیب، دیدگاهی غیرانسانی در کلیسای مسیحی مورد بازنگری قرار گرفت و این امر الگویی شد برای هر قضاوت ناسنجیده دیگری، البته اگر به‌کار گرفته شود.

کلیسای معترف آلمان تجربه گرانبهای دوازده سال مبارزه با بی‌عدالتی را در برهه‌های بعدی استفاده کرد. گرچه آن‌ها مهمترین وظیفه خود را پس از جنگ بازسازی اعلام کردند، با این حال آن‌ها که در مقابل هیتلر سکوت نکرده بودند، اینک حق خود می‌دانستند به اعدام‌های بی‌رویه متفقین لب به اعتراض بکشایند [20, p124]. همچنین پایان جنگ جهانی دوم برای بسیاری از شبان‌ها و کشیش‌هایی که در دوران حکومت نازی‌ها درس‌های بسیار آموخته بودند، آغاز مبارزه‌ای در برابر نظام کمونیستی آلمان شرقی بود.

رابرتسون توجه دوباره به کتاب مقدس در آلمان و الگوبرداری از آن در برخی کشورهای دیگر را از پیامدهای وقایع این دوره می‌داند [20, pp13-15]. در اواخر سال ۱۹۳۳ برخی شبان‌ها به این باور رسیدند که تبلیغات رژیم نازی فشار زیادی بر جامعه وارد می‌کند و باید دست به‌کاری زد. یکی از کارهای انجام‌شده آن بود که جمعی کثیر از شبانان، قسمتی از قبل تعیین شده از کتاب مقدس را برمی‌گرفتند و موعظه هفتگی خود را براساس آن تنظیم می‌کردند. گروه‌هایی از کشیشان به‌صورت محلی دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند یک روز را در هفته به مطالعه جمعی آن قسمت از کتاب مقدس اختصاص دهند. این برنامه مطالعه مشترک به‌مرور به برنامه‌ای سه قسمتی شامل مرور تفاسیر مختلف بدل شد، بحث درباره مسائل مشترک شبانی و درنهایت درباره جهانی که در آن می‌زیستند؛ بنابراین در این قسمت آخر مباحث مربوط به کتاب مقدس و مباحث مربوط به جهان معاصرشان در هم می‌آمیخت.

پیامد این برنامه، پیوند کتاب مقدس و ابعاد مختلف زندگی بود. در پایان جنگ و پس از بمباران‌های شدید متفقین، در زمانه‌ای که جز ویرانه‌ای از آلمان باقی نمانده بود و وضعیت نابسامان اقتصادی بیداد می‌کرد، تجربه و برنامه مذکور به‌کار گرفته شد. در هر کجا که امکانش بود مجامعی تشکیل شد و در آن‌ها جمعی از دین‌داران با راهنمایی یک کشیش دور هم گرد آمدند و پاسخ خود را در کتاب مقدس جستند. موضوعات آغازین این مطالعات تأثیر بازار سیاه بر کشاورزان و ستفالی‌ها، یا گرسنگی هزاران نفر در

سال ۱۹۴۷ در هامبورگ بود. همچنین جمعی از روزنامه‌نگاران آلمان هم با راهنمایی شبان کلیسای معترف، هانس لیلیه، جلساتی با محوریت کتاب مقدس به‌منظور یافتن اصول راهنمای نگارش گزارش در شرایط آزاد جدید، برگزار کردند [20, p127]. اینها از ثمرات دوازده سال زیستن با کتاب مقدس در کوران وقایع سخت بود.

جنگ باعث تحولات ایمانی و اخلاقی فردی در بسیاری از دین‌داران شد. در درون بسیاری از دین‌داران گفتگو یا نزاعی بین اصول اخلاقی و معنوی درونی و شرور هویدای بیرونی در جریان بود. این شرور بیرونی محکی بود که باعث ایجاد جهشی در آنها شد. جاناتان گلور در بخش انتهایی کتاب *انسانیت* به برخی از اعتراضات و مقاومت‌های برخاسته از اصول دینی اشاره می‌کند و می‌گوید در صورت زوال دین، زوال این مقاومت‌های مبتنی بر پایبندی اخلاقی، خسروانی بزرگ خواهد بود؛ «آن‌گاه این اندیشه نگران‌کننده یونگ چنانگ که اگر خدایی نداشته باشی، قوانین اخلاقی تو همان قوانین اخلاقی جامعه هستند ممکن است تحقق یابد» [۵، صص ۶۶۷-۸].

بی‌تردید در این مقاله مجال سخن گفتن از موارد فردی نیست و فقط می‌شود از کلیت این مسأله به‌عنوان یک پیامد سخن گفت. با این حال، نامه هلموت جیمز گراف فُن مولتکه^۱ به همسرش در آخرین مراحل دوران بازداشت و محاکمه که به اعدامش انجامید در این میان مثال زدنی است. او در این نامه توضیح می‌دهد که خداوند چگونه در پس رخدادهای مختلف دستگیری و محاکمه منظور دیگری داشت و درنهایت او را به سوی خود خواند؛ «تنها به این فکر کن که خداوند به چه نحو شگفتی این موجود بی‌ارزش را وسیله‌ای قرار داد» [20, p118].

جاناتان گلور در کتاب *انسانیت* پس از بررسی رخدادهای فاجعه‌آمیز قرن بیستم، نکته‌ای درباره تصمیم‌گیری فردی می‌گوید که از قضا از درس‌های آموخته کلیسای آلمان و همگان از دوره تفوق نازی‌هاست: «وقتی رویمان را [از شرارتی که با آن مواجهیم] برمی‌گردانیم، دیگر شرّ عظیمی را که باید فوراً متوقف کنیم چندان احساس نمی‌کنیم. نخستین گام این است که رویمان را برنگردانیم.» [۵، صص ۶۶۹].

نتیجه‌گیری

کلیساهای آلمان در شرایطی ویژه و دشوار با رژیم نازی مواجه شدند که هم امیدهایی هم نگرانی‌هایی در آنها ایجاد شد. در کلیسای پروتستان، مسیحیان ژرمن کوشیدند با

۱. Helmut James Graf von Moltke سرحلقه گروهی از مخالفان برجسته و تأثیرگذار نظام نازی به‌نام کرایسو.

تکیه بر مسیحیت مثبت، حمایت نظام‌مندی از حکومت نازی‌ها به‌عمل آورند. آن‌ها با این هدف، دخالت‌هایی در کلیسای پروتستان کردند که مقاومت‌هایی را برانگیخت. مهم‌ترین این مقاومت‌ها شکل‌گیری کلیسای معترف بود.

کلیسای معترف سیری پر فراز و فرود را در مقابله با رژیم نازی پیمود. ریشه‌های تاریخی الهیات پروتستان، اختلاف‌نظر در مسایل الهیاتی، فشارهای اقتصادی و امنیتی و بی‌میلی ورود به مسائل سیاسی و خطرات این راه در مبارزات این کلیسا مؤثر بود و بسیاری از شبان‌ها را پایبند تبعیت از حکومت کرد. با این حال، کلیسا از مبارزات خود کارنامه‌ای برجای نهاد که بیانیهٔ بارمن یکی از بخش‌های مهم آن است. این بیانیه دارای ظرفیت‌هایی بود و تاحدی توانست برخی خلاءها را پر کند، با این حال، کمبودهای فراوانی در مواجههٔ کلیسای پروتستان با رژیم نازی به‌چشم می‌خورد. یکی از این کمبودها، سکوت کلیسای معترف در برابر کشتار یهودیان بود.

تلاش و مبارزهٔ اصحاب کلیسا در این دوره، پیامدهایی برای کلیسا و الهیات مسیحی با خود داشت. متأللهانی مانند بونهوفر و بارت در این دوره هم در عرصهٔ عمل و هم در عرصهٔ نظر تلاش‌هایی کردند و کوشیدند آموزه‌ای الهیاتی را سامان دهند که فرد دین‌دار و کلیسا را بر آن دارد تا با تکیه بر عیسی مسیح در برابر کژی‌های حکومت خاموش ننشینند. تلاش‌ها برای تعدیل تفسیرهای موجود از آموزهٔ دو قلمرو و گشودن جا برای آموزهٔ مسیح در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و تأکید بر تعهد اخلاقی از این دست است.

در این دوره بحث‌هایی عمیق‌تر و اساسی‌تر از قبل در کلیساها جریان یافت و مدعیات اخلاقی و اعتقادی افراد محکی جدی خورد. در نتیجه هم نزاع‌های اخلاقی و ایمانی درونی افراد در مواجهه با شرور بیرونی آشکارتر شد و کلیسا هم به بعضی از رویکردها و بی‌توجهی‌های اشتباه خود در زمینهٔ نظر و عمل واقف شد. همچنین بهره‌گیری از کتاب مقدس در حین مبارزه به بسیاری از دین‌داران درسی آموخت که پس از جنگ از آن بهره بردند. رشادت‌ها و ترس‌های فردی و جمعی دین‌داران و روحانیون و کمبودها و نقص‌هایی که کلیسا از خود در این دوره نشان داد، این دوره را بدل به مدرسه‌ای بزرگ و ارزشمند برای کلیساها و دین‌داران آلمانی کرد. پیوند بین کتاب مقدس و ابعاد مختلف زندگی از پیامدهای مهم این دوره در بین دین‌داران است.

منابع

- [۱] ابرمان، هیکو (۱۳۸۵). *لوتر مردی میان خدا و شیطان*، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، چشمه.
- [۲] پاسمور، کوین (۱۳۹۰). *فاشیسم*، ترجمه علی معظمی، تهران، ماهی.
- [۳] فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷). *خرد در سیاست*، تهران، طرح‌نو.
- [۴] گرگور، نیل (۱۳۸۹). *چگونه هیتلر بخوانیم*، ترجمه رحمان بوذری، تهران، پرسش.
- [۵] گلور، جانانان (۱۳۹۲). *انسانیت: تاریخ اخلاقی قرن بیستم*، ترجمه افشین خاکباز، تهران، آگه.
- [۶] لین، تونی (۱۳۸۴). *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، فرزانه روز.
- [۷] مک‌گراث، آلیستر (۱۳۸۷). *مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی*، ترجمه بهروز حدادی، قم، ادیان و مذاهب.
- [۸] وایس، جان (۱۳۸۹). *سنت فاشیسم*، ترجمه عبدالحمید طباطبایی یزدی، تهران: هرمس.
- [9] Barth, Karl (1960). *Community, State and Church*, New York, Doubleday.
- [10] Begbie, Jeremy (1985). "The Confessing Church and the Nazis: A Struggle for Theological Truth", *Anvil*, vol. 2, no. 2, 1985, pp. 117-130.
- [11] Bethge, Eberhard (1975). *Bonhoeffer: Exile and Martyr*, London, Collins.
- [12] Bonhoeffer, Dietrich (1978). *Ethics*, London, SCM.
- [13] Bonhoeffer, Dietrich (1959) *The Cost of Discipleship*, London, SCM.
- [14] Busch, Eberhard (1976). *Karl Barth*, London, SCM.
- [15] Conway, J. S. (1968). *The Nazi Persecution of the Churches 1933-45*, Toronto, Basic Books.
- [16] Gerlach, Wolfgang (2000). *And the Witnesses Were Silent: The Confessing Church and the Persecution of the Jews*, Nebraska, University of Nebraska Press.
- [17] Praamsma, L. (1981). *The Church in the Twentieth Century*, St Catherines.
- [18] Peet, Garnet (1988). "The Protestant Church in Nazi Germany", *the Clarion*, Vol. 37, No. 22-24, oct. 28.; on <http://spindleworks.com/library/peet/german.htm>
- [19] Rasmussen, Larry (1972). *Dietrich Bonhoeffer: Reality and Resistance*, Nashville, Abingdon Press.
- [20] Robertson, E. H. (1962). *Christians against Hitler*, London, SCM Press.
- [21] Todt, Heinz Eduard (2007). *Authentic Faith: Bonhoeffer's Theological Ethics in Context*, Michigan, Wm. B. Eerdmans.
- [22] Willmer, Haddon (2004). "Karl Barth", *The Blackwell Companion to Political Theology*, eds.: Peter Scott and William T. Cavanaugh, Blackwell, pp. 123-135.